



تاریخ ارسال به پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" ۱۱ / نومبر / ۲۰۱۲

بخش سیزدهم | قسمت (۲)

آنچه در جلد سوم (بخش سیزدهم) هست :

- ۱- رفیقی که با انتقاد از خط انحرافی (تسلیم طلبی) خود و رفقاییش (در زندان)، و ستایش از شهدای تسلیم ناپذیر "ساوو"؛ به اصولیت و ارزشهای انقلابی ارج گذاشت .
- ۲- سخنی پیرامون "تعامل آب در مجاورت هوا"، و دوايي که باید زرق میشد، نوشیده شد .
- ۳- تحمیل غیر مستقیم احمد علی در هم اتاقی شدن با ما .



توضیحات



- ۴- درنگی بر بخشی از بحث های تئوریک هم اتاقی جدید ما .
- ۵- توطئه بد فرجام؛ ضرب و شتم یک خادی .



توضیحات :

[مربوط بخش (۱۳) قسمت (۱)]

[۱] - قراری که با یک رفیق (از سازمان پیکار (پرولتری) و دو سه رفیق دیگر [مدتها قبل از انتشار نوشته خصمانه راتب نسبت به خاطرات زندان و اهانت به این قلم ، که جلد دوم را آماده نشر نموده بودم] راجع به قاضی راتب فقیری تذکر داده بودم که در رابطه با وی در جلد سوم بخش ۱۵ که تا کنون منتشر نشده ، بیشتر خواهم نوشت ؛ زیرا که گفت وگویی با معلم حفیظ خاین (عضو کمیته مرکزی سازمان رهائی) داشتم . زمانی که نوشته خصمانه راتب به ضد خاطرات زندان منتشر شد ؛ نقدی بر آن نوشتیم که مریدی راتب نشر آنرا مدتی به تعویق انداخت . اکنون شنیده ام که عملیاتش مع الخیر سپری شده ، اینک تصمیم بر آن شد تا بخش های آن نقد را که ارتباط مستقیم به پراتیک وی در دوره زندان دارد ؛ در توضیحات جلد سوم ، (بخش ۱۳ - قسمت ۲) بگنجانم .

بلی خوانندگان عزیز، از زمانی که آغاز به نگارش خاطرات زندان نمودم ، مزید بر عوامل خاد چند فردی مربوط به طیف چپ انقلابی و چپ ، زنگه و زمزمه اعتراض شان - به همین سبب - بلند شد ، و به اصطلاح "نقد" گفتاری آنها مستقیم و غیر مستقیم به من رسید .

کسی که می کوشید ناراحتی اش نمایان نشود ، در سفته چنین فرمود : " دیگران برای این زندان نرفتند که خاطره نوشته کنند ... " ؛ دیگری گهر نایابش را نمایان ساخته ، با خشم فروخورده گفت : " این گپ ها گذشته ، حالا باید سر طالبان و امریکا نوشت " . دوست عزیزی که دم از رفاقت و هم آهنگی در اغلب مسایل سیاسی میزند ؛ مگر در حالت بر افروختگی شدید (حین جر و بحث) یگان گپ و سخن رفیق " دانشمند " اش را بروز می دهد، چنین فرمود : " اینها اوسانه است (خاطرات زندان افسانه است ! ؟) در این شرایط باید یک راه را نشان داد که مردم چه کنند " (!) " مردم از این سایت ها چه یاد بگیرند ... " . از همین قبیل مطالب را شنیدم .

در جلد دوم خاطرات زندان (صفحه ۷) دید و نظرم را که بازتابی بود از واقعیت آن زمان راجع به رفقای سازمان رزمنده رهائی چنین بیان نمودم :

" ... اما اکثریت زندانیان سازمان رهائی کسانی بودند که سنگینی ، وجاهت ، وقار و تمکین شان را به درستی حفظ می کردند و با ملاحظه و مؤدبانه و با صمیمیت ، با طرف مقابل صحبت می کردند . نمونه برجسته ای آن صابر - یکی از اعضای فامیل زنده یاد یونس زریاب عضو کمیته مرکزی ساوو - بود که به ارتباط خویشاوندی با وی گرفتار گردیده بود . "

از چندی قبل یک تن از اعضای آنوقت این سازمان ؛ یعنی قاضی احمد راتب فقیری (که از سالها پیش بر ضد سازمان آن وقت اش قرار گرفته) نوشته خصمانه ای (بدون تاریخ) را بر کتاب خاطرات زندان این قلم

زیر عنوان « پردازهای تخیلی در لابلای خاطرات زندان محترم توخی » رقم زد، و آنرا در وبسایت "پیام آزادی" فرستاد، که با مشوره این قلم در آن وبسایت برقرار گردید.

در صفحه ۲۴۴ جلد اول خاطرات زندان در رابطه با بحث نماز گزاردن چپ در زندان به راتب اشاره ای داشتم که مسلماً خوانندگان آنرا مطالعه نموده اند. از باز خوانی آن در اینجا خود داری می شود.

در رابطه با "بادام کرمزده قاضی صاحب" در خاطرات زندان جلد سوم (چاپ اول صفحه ... همین بخش ۱۳) صرفاً به این جمله اکتفاء کردم:

"(احمد علی) بار بار از ماجرای کرم زدن ذخیره پسته و بادام پنهان شده قاضی صاحب که به برداشت وی آن همه میوه خشک را در جمع نگذاشته و در وقت تفریح به تنهائی مصرف می نمود؛ یاد می کرد"

؛ مگر "قاضی صاحب" که دارای وجدان "حساس" و گویا "تحول طلب" است، در نگاهش "داهیان" اش من را چنین توهین کرد:

« **نمی دانم که حرف پسته و بادام از احمد علی است یا از خود آقای توخی. آنچه میخوام به آن اشاره کنم اینست که پرداختن به مسایلی ازین قبیل آئینه تمام نمائی از سطح وسوئیة [سوئیة] فکری و اخلاقی برخی از به اصطلاح ۱۶ - ۲۰ های جنبش ما است.** [اشاره به مدت حبس زندانیان جنبش - توخی] البته برای من فامیلم در همان دورانی که با توخی صاحب هم اطاق بودم کمی بادام آورده بودند. [این بدین معناست که قبل از آن برایش نمی آوردند - توخی] **داکتر صاحب احمد علی** [که در جمله بالا وی را اهانت کرده و با کار برد پسوند (صاحب) ریاکارانه احترامش می نماید] **که سررشته اطاق را به دست داشت برایم مشوره داد تا برای جبران شکنجه [شکنجه !! کدام شکنجه ؟ در رابطه با این پتاق جناب قاضی رمز و رازی آشکار شده و پنهان مانده وجود دارد، که فعلاً باشد در آن تاقچه بالا] و جنگ اعصاب** [این، یک گمگی درست است - توخی] **که در طول دوسال و سه ماه تحقیق [چرا مدت دوره "زیر نظارت" یا "عملیات اپراتیف" را امتداد مدت تحقیق وانمود نموده ای؟! - توخی] به آن روبرو بودم، بادام را خودم روز ده الی بیست دانه بطور دوا مصرف کنم [!!!]. توصیه داکتر صاحب احمد علی را پذیرفتم. چون تمام دوره اقامتم در اطاق توخی صاحب از سه الی چهار ماه بیشتر نبود، امکان اینکه درین مدت بادام را کرم بزند موجود نیست.** [دروغ گوی، ننگت باد! در شدت گرمای کشنده؛ راتب از سر تا پایش را باند پیچ می کرد (دست هایش را با جراب می پوشاند) تا خسک خونس را نه مکد. فکر می کرد که اگر بادامش را در خریطه پلاستیکی محکم بیچاند مانند خودش در گرما از شر کرم در امان خواهد ماند - توخی] **در شرایطی که لیمو های توخی صاحب، چنانچه در صفحه دیگری به آن اشاره میکند، تا یکماه تازه میماند** [اینهم دروغ دیگر که خواننده می تواند صحت و سقم آنرا در متن کتاب دریابد. من ابداً ننوشتم تا یکماه؛ بلکه در صفحه ۲۰ جلد سوم بخش ۱۲ تاریخ ۸ / ۴ / ۲۰۱۱ نشر شده در وبسایت "پیام آزادی" و در صفحه ۷ جلد سوم - تجدید چاپ - بخش ۱۲ قسمت ۲ نوشتم "احمد علی خبر داشت - با آنکه لیمو کم پیدا و قیمت است - رحیمه در هر پایوازی مقداری لیموی تازه را در بین برگ گذاشته برایم می آورد. من لیمو ها را در لابلای برگ ها پیچانده در درون مرتبان کوچک شیشه ای می گذاشتم تا ۱۵ - ۲۰ روز

لیمو ها خراب نمی شد [*] - توخی] ، دلیلی وجود نداشت که بادامهای خشک اینجانب را در همان مدت کرم بزند. شاید هم لیمو های توخی صاحب ، همچون خودش، از برزندگی خاص برخوردار بوده باشد! »

راتب باز هم در اخیر جمله اش کنایه ای را متوجه من ساخته که در واقعیت باز تابی است از کرم خوردگی شخصیت سیاسی وی که آنرا رسماً از طریق رادیوی امپریالیستی به نمایش گذاشته که بعداً خواهیم شنید . اکنون که قاضی راتب اشاره به کرمزدگی بادامش را در خاطرات زندانم ، انعکاسی از سطح و سویه فکری و اخلاقی من دانسته ، نمی توانم واژه هایی که دارای بار احترام است برای این انقیاد طلب مفتضح به کار ببندم . من توهین چنین فردی را که شیوه شناختم از پدیده های مادی ، معنوی ، اخلاقی ، فرهنگی ، اجتماعی و ... را ناشی از " سطح پائین سویه فکری (ایدئولوژیک - سیاسی) و سویه اخلاقی ام " وانمود نموده ، می خواهد با این شگرد دشمنی اش را با من و اعتقادات سیاسی ایدئولوژیک این قلم به خواننده نوشته اش القاء نماید ؛ در هیچ صورتی بی پاسخ نمی مانم .

به هر رو ، حال که قاضی راتب عملیات بالای قلب " پاک " و " مهربانش " را که به خاطر " تشریف آوری ارتش نجات بخش امپریالیزم امریکا ، ناتو و ایساف " از سالها بدین سو در تپش بوده ، موفقانه سپری نموده ، برایش عمر طولانی خواهانم ، تا به چشم خود ببیند که هم میهنان آزادیخواه و دلیرش چگونه قوای امپریالیست های جنایتکار و اشغالگر را [که وی تجاوز و اشغال زادگاهش را توسط آن جنایتکاران غارتگر با "سویه عالی " و " شهامت اخلاقی " کم نظیر - تقلید شده از اشرافیت منحط فئودالی - رسماً مورد تأیید قرار داده] ؛ از کشور بیرون می کنند .

فردی که می خواهد درجه انحطاط ایدئولوژیک - سیاسی و اخلاقی اش را با قانونی خواندن تجاوز به کشورش به نمایش بگذارد ، آیا نمی توان با قاطعیت در موردش به داوری پرداخت که چنین فرد ، شخصی است از منظر ایدئولوژیک - سیاسی کاملاً منحط ، که با صد شوق تمام در گنداب تسلیم طلبی و انقیاد فرو رفته ، تا با آب متعفن و آکنده از کرم و کنه آن غسل تعمید کند ، که اعتقادش را به (م. ل. ا.) و باورش را به سازمان سابقه اش از اذهان شبکه های اطلاعاتی غرب و سر

[*] - در لیمو ماده ای هست که از فاسد شدنش در کوتاه مدت جلوگیری می کند . اسید ستیریک Citric Acid یا جوهر لیمو یکی از اسید های عالی است که فرمول شیمیایی آن C6-H8-O7 می باشد . این Acid (اسید) تا مدت های طولانی شاید بیشتر از یک ماه مانع خرابی لیمو می شود . لیمو با آنکه کمتر وارد کشور می شد ؛ اما ضرورت مردم بدان بیشتر بود ، تا بادام که از پیداوار کشور بود و به خارج هم صادر میگردید و تا هفته ها درگمرکات و ماهها در دکانها می ماند . حالا هوای دکان های کابل و هوای اتاق های زندان پلچرخی را اگر مقایسه نتوانستی ؛ و اگر از بودن اسید ستیریک در داخل لیمو هم چیزی نمی دانستی من شرمنده ام از برای فهم و درک نازنینت (!) - توخی]

باند های جنایتکار و رهن اخوانی اش بسترد ، و باین شیوه صداقت اشرا به استعمار و امپریالیزم به نمایش بگذارد و چنین فردی یعنی راتب فقیری که از دیدرس اخلاقیات اجتماعی ، گپ و گفتی هم داشته ... [باشد به مجال دیگر ؛ چونکه فعلاً در حالت نقاهت قرار دارد] .

من اگر می گویم که سجایا و صفات ؛ خوبی ها و بدی ها ، کمبودی ها و نارسائی ها ، دلزدگی ها و دلمردگی ها ، استقامت ها و استواری ها ؛ سستی ها و تسلیمی ها ؛ اعتراضات و اعتصابات ؛ گوشه نشینی ها و خواب خانه دیدن ها ؛ شور و شوق و شادی خدمت به همزنجیران و زندانیان طیف چپ انقلابی و یا چپ نما هایی (مثل قاضی راتب ها) و یا ... را در خاطرات زندانم درج نمایم ؛ این به خاطری است که پیکره های گفته شده در بالا ، بازتابی است از پراتیک زندانیان در شرایط بسیار پیچیده زندان . روی همین اصل ، مردم ، به خصوص نسل جوان کشور که در شرایط اشغال سرزمین شان با یک جهان درد و اندوه و احتیاط - به سر می برند ، باید از آن آگاه باشند . باید به آنان پراتیک خود و نسل در بند را انتقال دهیم که ما ، با چه توانائی ها و نا توانائی ها ؛ با چه فرو تری ها و برتری ها ، با چه از خود گذری ها و به خود پیچیدن ها ؛ با چه شجاعت ها و یا هراسیدن ها و در خود فرورفتن ها و مظلوم نمائی کردن ها و در فکر و ذکر حفظ منافع مادی - معنوی خود بودن ها و یا منافع جمع را منافع خود دانستن ها و ... و ... ؛ به سر کردیم . چه قدر برای همزنجیران مسلمان خود ، و به چه پیمانانه برای رفیق های سازمانی و غیر سازمانی خود مفید یا مضر واقع شدیم ؛ تشریح صادقانه ، بی ریب و ریا و عاری از حب و بغض و کامل این تضاد ها - که نمایانگر شخصیت واقعی هریک ما است - نباید به آن صبغه "سویه فکری" و " اخلاقی" داد و با کاربرد چنین کلمات دشمنانه ، نگارنده آن را تحقیر و اهانت کرد .

چه بجا گفته اند : کوچکترین نقد از کار و کردار نادرست بورژوازی از جانب وی و روشنفکران هم طبقه و یا اجیر شده اش "بد اخلاقی" تلقی می شود! ؟ اگر این "مقصر" (من نوعی) عادات ناپسند و زشت قاضی راتب { من جمله با یک دست گرفتن بند تنبان و با دست دیگر مالیدن اندام جنسی تا بیشتر از نیم ساعت به عنوان خشک کردن ادرار که اخوان مکتبی در باره آن گوش ما را از کتره و کنایه های مثل : " قاضی صاحب خوشش می آید چه غرض داری بانیشه که ... " پُر ساخته بودند و من این عمل زشت و ظاهر سازی و اسلام نمائی مضحک و خنده برانگیز وی را که برداشت اخوان از آن عمل مسخره نامبرده چه بوده ، باشد به جایش ؛ از وی خواسته بودم که از این عملش دست بردارد { را در خاطرات زندانم تذکر داده ام ؛ این نه از روی اهانت بوده و نه از روی دشمنی .

حال که چنین شخصی در برابر اینجانب قرار ندارد و در بلندای ستون دیده بانی کشتی دزدان دریائی خودش را محکم چسپانده ، و از آنجا چنین حرف های نا روا و نا شریفانه را تحویل من می دهد ، ابدأ موجب تعجبم نمی گردد ؛ زیرا که در دهلی جدید در برابر سرزنش ، اعتراض و هوشدار هایم (به خاطر صمیمیت و رفاقت ، حتا نزدیکی جالبش با قاتلین اعضای سازمانش (سازمان رهائی) و سایر سازمان های چپ انقلابی کشور) با فرو تنی و حوصله مندی کذائی و با آوردن دلایل غیر منطقی و خنده بر انگیز ، گویا به جوابم می پرداخت و به اصطلاح من را قناعت می داد !! ("عجب زمانه ای است نازنین ! ")

و در رابطه با نماز خواندنش (به نقل از کتاب خاطرات زندان) چنین می نویسد :

« ...زمانی که قاضی صاحب هم اطاقی [اتاقی] ما شد، درهنکام نماز بیدرنگ ما را ترک میکرد وپهلوی یا درپیشروی ظاهر به نماز ایستاده میشد. قاضی صاحب تا زمانی که به طبقه سوم رفت، حتی یکوقت نمازش را هم ترک نکرد. » (همانجا، صفحات ۱۱ و ۱۲) واقعاً هم من در طول بیش از شش و نیم سال که در زندان بودم، همیشه در نماز جماعت اشتراک کردم. در دوران هم اطاقی بودن با توخی صاحب نیز همان روش و موضع همیشگی خویش را حفظ کردم. توخی صاحب کوشش کرده در ذهن خواننده چنین تداعی کند که قاضی از ترس یا چالپوسی پهلوی ظاهر می ایستاد تا ظاهر نماز خواندنش را ببیند. نخیر آقای توخی! قاضی به مردم خویش و مقدسات شان احترام داشت و حاضر نبود **با حرکات نمایشی خود** را از مردم عادی که اکثریت زندانیان را تشکیل میدادند، تجرید نماید. قاضی بر اساس همین پرنسیپ نماز میخواند. و چون از مردم تجرید نبود، آدمکهای چون ظاهر هم نمیتوانستند برایش دسیسه بسازند. »

خوانندگانی که اگر با دقت بحث های مربوط به برخورد چپ انقلابی به نماز خواندن و یا نخواندن چپ انقلابی شناخته شده و پیش آمد و معاشرت آنها با زندانیان غیر اخوان مکتبی و نتایج آنها در خاطرات زندان این قلم دنبال کرده باشند؛ با ارائه چنین دلایلی مسخره ای در نگاشته خصمانه راتب به ضد خاطرات زندان، نه تنها موافق نخواهند بود؛ بلکه (به طور یقین) لحظاتی خواهند خندید.

در گذشته ها برای اینکه اهل هنود بیچاره که در اقلیت قرار داشتند از گزند بد خور ها و لومین های کوچه و بازار در امان بمانند، به آنان "جزیه" می دادند؛ چنانچه در میان مردم این گپ مورد استعمال داشت: " ... او بیدار هندو خو نیستم که جزیه بتم ... ". قاضی راتب که در زندان پشت خانه دل انداخته بود؛ به اصطلاح غربی ها " Home sick " شده بود، آرزو داشت به هر رنگ و امکانی شده از زندان زنده بیرون شود، از همین سبب " شوله خوده می خورد و پرده خوده می کرد" که خدا نخواستہ صدمه نبیند. وی از ترس اخوان نماز می خواند که در زندان اذیت نشود و گپ به برخورد فزیکمی نکشد که جسم ضعیف و نحیفش صدمه نبیند و در خارج از زندان هم اختطاف و یا ترور نشود. وی علاوه بر اینکه در هر دوره ختم قرآن که حد اقل در هفته دو بار صورت می گرفت نه تنها اشتراک می کرد و قرآنی را که به آن باور نداشت، سر شور داده تلاوت می کرد، بلکه به اخوان مکتبی و خادی ها زیر نام مسلمان (به عنوان پول نقل و شیرینی) بعد از هر بار ختم قرآن "جزیه" هم می داد. چنین کاری را احترام به معتقدات مردم وانمود می کرد. بیشترین زندانیانی که وی را می شناختند، نماز خواندش را توهین به اسلام تلقی می کردند؛ زیرا که در اسلام به چنین عملی (از روی زمانه نماز خواندن) منافقت می گویند. این نوع اسلام نمائی - مثل خشک کردن استنجا که بعضاً از نیم ساعت وقت را احتوا می کرد و قرآن خوانی - برایش رایگان و لذت بخش نبود؛ زیرا که در بدل آن باید پول (جزیه) می پرداخت. و چنین پرداختی؛ آنهم برای یک خسیسی مثل راتب که غذای مورد پسندش را به جای اینکه در جمع صرف نماید، آنرا در جریان ملاقات به داخل مثلث با خانم صاحب یکجا صرف می نمود (من و رحیمه و عده ای از زندانیان چپ چنین وضعی را از نزدیک دیده بودیم) خیلی ناراحت کننده بود. بار ها اخوانی های مکتبی باهمدیگر می گفتند: " ما میدانیم که اینها مسلمان نیستند. بگذار شان حالا پول و پیسه شان را می گیرم وقتش که برسد، سر این منافقین را زیر بال شان می کنیم. "

بلی خواننده گرامی ، راتب ناز دانه را که اخوان به مثابه یک تن از رهبران "سازمان رهائی" می شناخت به جزیه دادن و ادارش ساخته بودند . قاضی راتب پول می پرداخت تا از یک جانب در زندان از گزند آنان ، از دسیسه آنان و از برخورد فیزیکی با آنان در امان بماند و در خارج از زندان هم بدون دغدغه خاطر و با مصونیت (مثلاً) از هالند به کابل رفته بتواند وبه حساب و کتاب دارائی هایش برسد . و از جانب دیگر آنها را به ضد ما " کافران " می شوراند و انتقامش را از ما می گرفت ؛ به این سبب که آنان ("نمازگزاران جزیه دهنده") ما بی نمازان را افشاء گر عدم اعتقاد شان به دین اسلام تلقی می کردند . بگذار اشاره ای مختصر به یک تن از عوامل مخفی استخبارات وزارت دفاع در قالب "ساما" (در یک قفس) نمایم که به نمایندگی شماری از چپ انقلابی نمازخوان (شناخته شده در زندان) اینجانب را مخاطب ساخته چنین گفت : " توخی صاحب شما را تازه به این پنجره آورده اند ، اگر نماز نخوانید همه می گویند که کلان شان ، ریش سفید شان که نماز نمی خواند ، همه شان کافر استند . در چنین صورتی نماز ها و عبادت های همه ما هیچ میشه [و از اینکه در جواب چه گفتم که مایه شرمساری وی گردید ، بعد ها بیشتر خواهم نوشت و این شخص را که هم اکنون با نام مستعار در اروپا به تبلیغ اسلام در اجتماع و مسجد مشغول است ، آنطوری که وضاحت داشته باشد، افشاء خواهم کرد] . اینها با پر روئی نام این سر فرود آوردن در برابر اخوان را ، " احترام به باور ها و معتقدات مردم " گذاشته بودند .

حال که با اشاره به پراتیک راتب مجیر طلب ("کرم زدگی بادامش" ، در اصل تذکر عمل مضحک ؛ اما به برداشت اخوان کار لذت بخش وی ؛ یعنی خشک کردن استنجایش در یک مدت طولانی ...) توهین و دشنام قاضی را - که انعکاسی بوده از پراتیک بیمارش در زندان - به جان خریدم ؛ بگذار این مظلوم نمای ترحم طلب با توضیح بیشتری که در این زمینه می دهم من را دشنام باران نماید ، تا باشد که دایره گپ و گفت من در رابطه با وی و سسیتم فکری ، قضائی و اخلاقی اش [که در دوره تحصیل در پوهنتون کابل به خاطر منافع مادی - معنوی اش ، چسان به یک محصل جوان شدید ترین ضربه روانی ممکن را وارد کرد ... ؛ و از امکاناتی ضد انقلابی و ضد مردمی که در دهلی از آن مستفید می شد ؛ و از اتهامی ناشریفانه ای که به یک مبارز نامی کشور وارد نمود ... ؛ و ...] ، پهنای ژرفای بیشتر و بیشتر اختیار نماید ، تا مردم و فرزندان جوان و مبارز شان بدانند که چه کسانی با "چه سویه های فکری و اخلاقی" در درون سازمان های فرزندان صدیق و سر به کف شان خزیدند ، تا به قدرت سیاسی در سطح کشور دست یابند و

یک روز بعد از تفریح ، هنگام داخل شدن به سلول ، اتفاقاً داکتر احمد علی و من همزمان متوجه رده سپید رنگی شدیم که بر روی سطح متصل به دروازه سلول کشیده شده بود . داکتر احمد علی با اکراه گفت : " توخی صاحب این چیست ؟ " . من که با دقت متوجه سطح دهلیز شدم ، کرمک های سپید رنگ را در حال حرکت در عرض دهلیز دیدم . در این اثنا زینوی پرگویی ("ملیشه" دزد و جنایتکار) هم به طرف پائین دیده با کنایه گفت " توخی صاحب ای چیست که راه میره " . کنایه این جنایتکار را ناشنیده گرفته هر دو حیرت زده خط حرکت آن ها را دنبال کردیم . دیدیم که کرمک ها از داخل سلول ما از زیر دو بکس حلبی در حال برآمدن هستند . من توجه داکتر احمد علی را به بکس راتب جلب نمودم . در همین اثنا راتب هم از تفریح برگشت . می خواست داخل اتاق شود . با ناراحتی آمیخته با خشونت به وی گفتم : " قاضی صاحب این کرم ها

چیست که از بکس شما برآمده ... " وی از لحن و شیوه سؤالم که به غرور به اصطلاح تقلید شده اشرفی مآبانه اش بر خورده بود ، خوشش نیامده با ناراحتی انکار کرد که کرمک ها از بکسش نیست . بکس حلبی من که بر روی بکس قاضی قرار داشت ، آنرا باز نمودم . در برابر آندو تمام بکس را پالیدیم . چیزی نبود که آنرا کرم زده باشد . بکسم را از روی بکس قاضی برداشتم . وی با دست لرزان کلید آن را از جیبش بیرون آورده بکس را باز کرد . سر انجام دو خریطه پلاستیکی (مجموعاً به وزن یک و نیم یا دو کیلو گرام بادام و پسته و ..) را یافتیم که از درون هر دو خریطه ، کرمک های سفید بیرون برآمده از لبه بکس در حال خارج شدن بودند . با اکراه سر پاکت ها را که باز نمودم ، دانه های بادام و پسته سوراخ سوراخ شده بود . به تلخی خندیدم و دو سه تا بادام و پسته را از میان خریطه های پلاستیکی به هم فشرده برداشتم . سوراخ های آنها را به قاضی نشان داده گفتم : " بین قاضی صاحب باز شله گی می کنی که کرم از بکس من نیست ! " . راتب با نوعی شرمندگی آمیخته با خشم فروخورده گفت : " والله ! این ها همانطور که یادم رفته ، در بکس مانده ... " . برای اینکه موضوع را بی اهمیت جلوه دهد بارندی مختص به خودش یکی دو دانه بادام سوراخ شده را برداشته به جویدن آن شروع کرد . با دلسوزی برایش هوشدارادم که آنها را دور بریزد . گفت : " پروا ندارد کرم از خود بادام پیدا شده ... " . بعداً کرمک ها از خریطه ها برداشته دور ریخت و بادام و پسته های سوراخ سوراخ شده را دو باره در همان خریطه ها گذاشته به داخل بکسش جا به جا نموده آنرا قفل کرد و گفت : " اینها قابل استفاده است ! "

بلی خواننده گرامی این به اصطلاح " مبارز " خسیس ، پسته و بادامش را از استفاده جمع پنهان کرده بود تا کسی دیگر از آن استفاده نکند و آنرا در هنگام راه رفتن در مثلث نوش جان نماید . ناظر صحنه نه تنها من و داکتر احمد علی بودیم ؛ بلکه همسایه های دو طرف اتاق ما هم این صحنه را با تعجبی توأم با تمسخر می دیدند . " . بعد ها که راتب نزد رفقاییش رفت زینوی پرگوی در روز های پایواری هم داره [دهاره] هایش را مخاطب نموده می گفت : " او بیادر همو نان ها ره یک جای درست بان که مثل بادام قاضی صاحب واری کرم زنیسه " . او با چنین کنایه می فهماند که میان شما کافران صداقت نیست که یکی از دیگر تان پسته و بادام تان را پت می کنید و یا پیاز و کچالوی یکی دیگر تان را دزدی می کنید .

همانطوری که قبلاً هم تذکر دادم ، وضع اقتصادی راتب به مراتب از من بهتر بود ؛ مگر مواد ناچیزی را که بر طبق هدایت خودش می آوردند ، خشک باب آنرا پنهان می کرد و در جمع نمی گذاشت و مرغ بریان و .. آنرا در هنگام ملاقاتی به داخل مثلث نوش جان می کردند . این عشق عجیب وی را به مالکیت خصوصی می رساند . با چنین روحیه لیبرالیستی وی زندانش را سپری نمود ، و برای قهرمان سازان شد مردی زندان دیده و شکنجه شده و ... که در وصف کمال و جمالش چکامه باید سرود و به خاطر مصاحبه " عالمانه " اش با رادیوی امپریالیستی آنن باید انداخت ! ؟

هرچند تذکر این نکته (بادام کرم زده) از دید قاضی راتب ، معرف و بیانگر سویه پائین من می باشد ، مگر من به این علت از آن یادآوری نمودم که اولاً وقتی چند تن زندانی آنهم آنهایی که همه ادعای داشتن اعتقادات مشترک را می نمایند ، در چنان شرایط و اوضاعی قرار گرفته اند ، نخستین اقدام آنها تشکیل کمونها و یا به همان گفته مردم " دسترخوان مشترک " بوده است ، آنها با چنین عملی از یک جانب در عمل به افراد غیر از خود چگونگی شیوه زندگانی تحت حاکمیت اعتقادی

خویش را گوشزد می نمودند ، تا آنهایی که از کمونیسم در اثر تبلیغات امپریالیسم و اخوان آنهم بر بستر جنایات باند های خلق و پرچم ، دیو آدمخواری را در تصور ساخته بودند ، در عمل مشاهده نمایند که کمونیستها نه تنها دیوان آدمخوار نیستند ؛ بلکه مهربان ترین انسانهای روی زمین بوده و هریک حاضر است در فقر و غناء با دیگری مساویانه زندگی نماید ؛ از جانب دیگر چنان عملی به خودی خود می توانست امکان تجدید قواء را به آن عده از همزنجیرانی که یا پایوازی نداشتند و یا هم پایواز آنها آه در بساط نداشت ، تا امکان تجدید قواء را برای زندانی اش مساعد بسازد ، دستگیری نموده ، به مانند خود برای فردای مبارزه رزمنده دیگری را نیز به صورت آماده به جنبش تقدیم بدارد ، و از همه بالاتر ؛ مگر ما که ادعای بلند بالای مبارزه به خاطر ایجاد جامعه بی طبقه را در برنامه های حد اکثر خود نداشتیم ، مسلماً که داشتیم . وقتی خود در چنان شرایطی به آن عمل ننمائیم ، چه زمانی انجام خواهیم داد .

قاضی راتب به خوبی می داند ، که من برمبنای همت والای همسر و همسنگر مبارزم ، همینطور کمک های برادرم داکتر توخی خود به هیچ چیزی نیاز نداشتیم ، تا از پت کردن بادامها بخواهم از حرمان گذشته خود یاد دهانی نمایم ؛ مگر آنچه من را وادار می سازد تا با چنین مناسبتی بدون گذشت برخورد نمایم ، همانا اتهام تعلق افرادی از قماش قاضی راتب به یکی از نهاد های مبارزاتی جنبش چپ بود ، آنهم نهادی که رهبرانش - زنده یادان مینا و داکتر فیض احمد- نه تنها با ازجان گذشتگی وصف ناپذیری بر تمام لذايد زندگی شخصی پا گذاشتند ؛ بلکه درراه تحقق آرمانهای والای شان جان خود را نیز فداء نمودند . این نکته را من به مثابه یک ضعف ایدئولوژیک می دانم ، وضعی که برخاسته از خاستگاه طبقاتی خرده بورژوائی بوده و هرگاه درست با آن مبارزه صورت نگیرد ، در نهایت به چنان هیولای خطرناک "حب مالکیت خصوصی" مبدل می گردد که ؛ حتا انقلابات پیروزی از سنخ انقلاب اکتوبر شوروی و چین را نیز با ضرباتی پیهم و حساب شده و در تباری با امپریالیزم و ارتجاع می تواند نابود نماید .

امیدوارم اینک قاضی راتب از لحاظ صحی در موقعیتی قرار داشته باشد تا درک کند که هدف از آن انتقاد ، بستن همان درزی به اندازه یک موی سر در یک بند بزرگ و با عظمت است، بند که بقاء و دوامش وابسته به بستن آن منفذ کوچک می باشد ، ورنه به مرور زمان منفذ کوچک بزرگ شده ، همان طوری که در شوروی خروسچف ها رهبری را غضب نمودند و در چین دین سیائو پین ها ، در افغانستان پیروزمند نیز چنین افرادی با چنین تربیتی محصول خون خلق ما را به دشمنان آن خواهند سپرد .

و قاضی راتب در جای دیگر از نگاشته دشمنانه اش چنین می نویسد :

« قرار معلوم توخی صاحب فراموش کرده اند که وقتی برای بار دوم مصباح الدین بدیدن من به اطاق ما آمد در مورد این امکان صحبت نمود که از طریق فامیلش از سلطانی قوماندانان

بلاک تقاضای تبدیلی مرا به منزل دوم کند. [شما هر دو اینقدر ساده اندیش نبودید که چنین گپی مهم را در حضور من و دیگران در اتاق مطرح نمائید. پر رویی هم حدی دارد! - توخی]
سلطانی هم قریهٔ مصباح الدین بود و بارها به فامیل مصباح گفته بود که اگر کارو خدمتی به ارتباط مصباح باشد حاضر به اجرای آنست. ولی فامیل مصباح هیچگاه از این امکان استفاده نکرده بودند. این واقعیت که من در منزل چهارم تا حدی باردوش دوستان محاسن سفید چون توخی صاحب و سرمعلم صاحب بودم، هم برای خودم وهم برای دوستانم [**قاضی راتب از کاربرد کلمهٔ رفیق به هم سازمانی های خود اجتناب ورزیده؟!] در منزل سوم رنج دهنده بود. به همین علت پیشنهاد مصباح برای تبدیلی به کمک سلطانی به منزل سوم را پذیرفتم** »
 خوانندگان گرامی، نمی دانم از کجای متن بالا که به خامهٔ قاضی راتب رقم زده شده، بحث را آغاز نمایم که موجب ملال خاطر تان نگردد.

لطفاً بحث زیر را هم با دقت مطالعه نمائید.

مصباح الدین یک تن از اعضای سازمان رهائی بود؛ سازمانی که در ۱۴ اسد حادثهٔ بالاحصار، اگر چانس یاری می کرد و خلقی ها را به زیر می کشید، همین "قاضی صاحب" که در آن وقت به مثابهٔ یک کادر بلند سازمان بود، خرده بورژوا مآبانه به خود می بالید و به سمت قاضی توظیف می شد، تا در محکمهٔ خلقی های آدم کش اشتراک نماید و پای تصویب اعدام قاتلان مردم صحه بگذارد و با امضایش آن مصوبه ها را مزین سازد. سلطانی خلقی تحصیل کرده، از مسایل زندانیان سیاسی به طور اعم و زندانیان رهائی و ساما، که جبهات آنها گستردگی بیشتر از سایر سازمانها داشت، به طور اخص آگاه بود. و به درستی می دانست که سازمان رهائی چه اهدافی را در افغانستان دنبال می کنند. او که در دورهٔ کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در زندان خلقی ها وظیفه اجراء می کرد، چه کسی می داند که در شکنجهٔ چه تعداد از اعضای مبارز رهائی مستقیم سهم جنایتکارانه نگرفته باشد. چنین شخصی چسان می تواند وجود فامیل یک عضو رهائی؛ یعنی مصباح الدین جان را در قریهٔ خود تحمل نماید و از آن گذشته به آنان اعتماد کند. او که خود و حزبش قدرت دولتی را در تصرف دارد و از امکانات و تسهیلات زیادی در زمینهٔ نقل و انتقال اسباب و اثاثیه اش (کوچ کشی) برخوردار است، اصولاً برای حفظ خود و اعضای فامیلش، در وهلهٔ نخست می کوشد هر چه زودتر آن ناحیه را ترک گفته به یک قسمت دیگر دهات و یا شهر کابل که مصباح الدین یا فامیلش ندانند؛ کوچ و بارش را با وسایل نقلیهٔ وزارت داخله و یا ... انتقال دهد، تا از جانب سازمان وی کدام صدمه ای خودش و اعضای فامیلش نبیند. حال که به چنین کاری مبادرت نورزیده و توانسته با آن فامیل مرادۀ نیکو قایم نماید و بالای آنان اطمینان کند که اعضای رهائی صدمه ای به وی نمی زنند، سؤالی عرض وجود می کند که این اطمینان و باور به دشمن درجه یک شان (در عمل و در نظر) از کجا منشاء گرفته که بنا بر فرمودهٔ "راتب صاحب" »

سلطانی هم قریهٔ مصباح الدین بود و بارها به فامیل مصباح گفته بود که اگر کار و خدمتی به ارتباط مصباح باشد حاضر به اجرای آنست؛ مگر تمام مردم افغانستان به این نکته واقف نبودند که خلقی ها و بعداً پرچمی ها و خادی ها بدینسان عمل می کردند که: هرگاه کسی از زندانی می پرسید، و یا از

فامیلش خبرگیری می نمود، بیدرنگ آن کس را توقیف می کردند و به زیر شکنجه می کشیدند. جو اختناق را عامدانه چنین ساخته بودند که پدر از پسر سیاسی و برادر از برادر مبارز ضد خلق و پرچم و شوروی دوری گزینند. در دوره هشت سال زندانم؛ هیچ کس از اقوام رحیمه واقوام من [منهای زنده یاد حاجی صاحب آصف که عمدتاً برای ترساندن دیگران وی را به مدت شش ماه در زندان پلچرخی حبس کردند]؛ حتی یک بار به طرف خانه ما چه که به طرف کوچه ما هم از ترس نیامدند، که مبادا در آتش ما بسوزند. حال چه چپه گرمک شده که یک قومندان خون آشام خلقی که دستش به خون صدها و هزاران انسان این سرزمین رنگین شده و در اکسا و کام، مردم بیگناه را شکنجه می کرد، به فامیل هم سازمانی "قاضی صاحب" راتب (مصباح الدین) بارها پیشنهاد انجام کار و خدمت را نموده است (!!)؟ و جالب اینکه فامیل مصباح هیچگاه از این امکان برای جگر گوشه زندانی شده شان مصباح جان استفاده نکرده (!؟)؛ ولی به خاطر قاضی از این امکان استفاده کردند و رفیق وی را تبدیل نموده پیش پسر خود فرستادند. (چه دوستی و یا ولس دوستی محکم و صادقانه!!). نکند سلطانی خوابی دیده باشد که قاضی در هالند توظیف می شود که اسناد جنایات وی را پیدا و تدوین نماید و به همین خاطر به گفته فامیل یک زندانی هم قریه اش، شما را به میان رفقای تان فرستاد، تا آنها در خدمت شما قرار بگیرند و زمانی که رها شدید و به هالند کوچیدید، وی را در پناه خود بگیرید که گفته اند: "نیکی را باید به نیکی پاسخ گفت". و شما که شخصیت "با پاسی" هستید، وی را فراموش نخواهید کرد؛ همانطوری که زادگاه تان افغانستان و مردمش را، که از پول مالیه یک جریب زمین و یک درخت توت بیوه زنی بیچاره و فقیر حقوق خواندید و حقا که حق و حقوق آنها را فراموش نکرده خواهان سعادت شان در زیر سایه بال های "ب - ۵۲" و حمایه پنجال های خونچکان تانکهای جنگی امپریالیزم جنایتکار و اشغالگر امریکا و شرکای غارتگر و متجاوز جهانی اش شدید!!؟

بلی خواننده گرامی، من خودم را خوشبخت احساس می نمایم که در تداوم خاطرات زندان روز تا روز بر شمار دشمنان سوگند خورده ام افزود می شود؛ و من [من نوعی] از این ناحیه برای هیچکدام شان برابر پرکاهی ارزش و اهمیت، اهلیت و حیثیت قایل نیستم. در میان این کاه های میان تهی و بی وزنه که بر صفحه سپیدکاغذ تا کهکشان رسیده اند، "منتقد" خود غرض و انقیاد طلب خاطرات زندانم (قاضی راتب)، بی وزنه ترین، سبک ترین، بی حیثیت ترین و بی وجدان ترین آنهاست؛ چرا که وی بر تمام افتخارات سازمان رهائی و شهدای گلگون کفن و حماسه آفرینش؛ مثل داکتر فیض احمدها، میناها، صابرها و صدها تن دیگر تف انداخته و بر تجاوز جنایتکاران غارتگر مهرتائید گذاشته است.

در پایان این بحث خواهیم دید که این انقیاد طلب چگونه با چنین اهانت و دشنام به هویت انقلابی جانباختگان حماسه آفرین سازمانش و سایر جانباختگان حماسه آفرین سازمانهای انقلابی و شهدای قهرمان جنگ مقاومت و مردم در خون و آتش فرو برده شده ما تف انداخته ...

و قاضی راتب با اظهار نظر در بافت و شیوه نگارش خاطره نویسی مطالبی سرهمبندی نموده که جواب پرسش های خود غرضانه و میان تهی اش را می تواند در نقدی که **رفیق با درایت علی مشرف** به ارتباط

خاطرات زندان نگاشته و در جلد دوم خاطرات زندان چاپ و نشر شده است، بیابد؛ در نتیجه ضرورت به تکرار آن بحث وجود ندارد.

قاضی که بی جهت به اجزای صوتی گلویش زحمت نعره کشیدن می دهد که گویا جنایتکاران خلق و پرچم را در کشور هالند مورد پیگرد قرار داده و آنان را به چنگ نهاد های مثل "حقوق بشر" و چه و چه می سپارد (بخوان نهاد های بورژوازی که همه آنها نقش شمشیر داموکلس را برای اشغالگران جنایتکار به عهده دارند) و به اصطلاح "چشم درد" در پی "کشف" و "گرد آوری" اسناد خیانت و جنایت خلق و پرچم و خاد می باشد. من از چگونگی استقبال تعداد زیادی دوستداران حق و عدالت از کتاب خاطرات زندانم، که آن را با دقت مطالعه نموده اند، چیزی نمی نویسم. و به شخصیت های انقلابی و سیاسی کشور که نقد های پر گهر و عالمانه شان در جلد اول و دوم این اثر درج شده و شماری هم خارج از کتاب، منتشر شده، هم در این جا اشاره ای نمی نمایم. صرفاً، توجه خوانندگان گرامی را به عدم صداقت قاضی راتب در رابطه با "تعقیب جنایتکاران خلق و پرچم و خاد در اروپا و امریکا و تمام دنیا" به جمله زیر از وی جلب می نمایم:

قاضی با وجدان بیمار و باور های فروخته شده اش در مورد خاطرات زندان اینجانب چنین

حکم صادر نموده:

« ... به همین علت پردازهای تخیلی در ارتباط با حوادث گوناگون در لابلای خاطرات آقای توخی جاگرفته است که متأسفانه صحت و سقم مجموع خاطرات این انسان مصمم را تحت سوال میبرد. »

راتب جان پله بین!

هرگاه خلقی ها و پرچمی ها و خادی ها و سر باند های جاسوس و جنایتکار و دزد شان؛ مثل کشتمند، پنجشیری، گلاب زوی، علمی، عظیمی، جفسر و اسحق توخی و... پایه قوی و اتکالی پابرجا در شبکه های اطلاعاتی و استخباراتی کشور های امپریالیستی محل اقامت شان نمی داشتند به یقین، به خاطر استنتاج خاینانه تراز کتاب خاطرات زندان این قلم که توهین و تحقیر و داو و دشنام ناموسی و جبر و ظلم و تعدی و تجاوز و زجر و شکنجه های جسمی و روحی و کشتار های دسته جمعی؛ مثل کشتار ۲ قوس ۱۳۶۲ خلق و پرچم و خادی را (که در همان شب اضافه از ۳۷۰ زندانی را نابود کردند) با بی وجدانی و بیشرمی « پردازهای تخیلی » خوانده ای و آن همه را گویا « تحت سؤال » برده ای، چک سفید ... به آدرست می فرستادند. حالا که بخت با تو یاری ننموده و به این کرنشت (« ... به همین علت پردازهای تخیلی در ارتباط با حوادث گوناگون در لابلای خاطرات آقای توخی جاگرفته است که متأسفانه صحت و سقم مجموع خاطرات این انسان مصمم را تحت سوال میبرد. ») که عمدتاً ناشی از ادامه حیات مصون و آرام فامیل و اولاد هایت از گزند این جنایتکاران ثروتمند و استخدام شده در

سازمان های اطلاعاتی هالند و سایر کشور های اروپایی و امریکایی در آینده در کشور هالند و سایر کشور های غربی می باشد ؛ برابر یک دانه توت زیر پای شده هم ارزش قایل نیستند .
بلی خوانندگان همه جانبه نگر و با تعهد !

لطفاً شما بگوئید که چه کسی می تواند چنین ادعائی نماید که هر سه جلد خاطرات زندان کبیر توخی (و بطور یقین ، بقیه نانوشته شده آن را نیز در مد نظر دارد) "حاوی پرداز های تخیلی بوده مجموع خاطراتش زیر سؤال قرار دارد" ؟

قاضی با این شگرد به تمام مستنطقین و شکنجه گران و جلادان و "بزرگان خاد" و اعضای کمیته مرکزی حزب وطن فروش خلق و پرچم و خاد ، خاطر جمعی می دهد که :

« شما که از راز های گفته شده من ، در رابطه با سازمانم و اعضای آن خبر دارید ، و آنرا تا کنون حفظ کرده اید ، بدانید و آگاه باشید که من هم چند صباحی با مردان با پاس قدم زده ام ، سوگند به گردانندگان پشت پرده مؤسسه "ملل متحد" که به مصوبه های آن مؤسسه (بخصوص "شورای امنیت" اش) باور بی چون و چرا دارم . و قسم به سر آقای کرزی و دوستان هموند و هم فکرم " اسپنتا " و داکتر " داد فر " که تا زنده ام نمی گذارم کمونیست های مثل کبیر توخی و امثال وی - در خاطرات زندانشان - از شکنجه ها و جنایات و اعدام ها و کشتار های دسته جمعی تان پورده بردارند ... » .

در اخیر این بحث خواهیم دید، چه کسی این چنین داوری در مورد کتاب خاطرات زندان کبیر توخی نموده ، آیا وی یک انسان با اخلاق ، صادق ، آزادیخواه و مبارز و دلیراست ؛ و یا یک شخص جبون ، پشت کرده به مارکسیزم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون ، و رو برتافته از مردم و میهن ، و خزیده در زیر بالی که آغشته به خون مردم افغانستان است ؛ یعنی (امپریالیزم هالند) . و مستفید شده از سایه و حمایه و جاذبه و تمویل آنکشور به شخص خودش (که در زمینه گپ های تا کنون افشا نشده ای دارم) .

چندی قبل دوستانی که خاطرات زندانم را مطالعه کرده بودند ، یک تن از آنها که با وی شناخت دارد مصاحبه اش را برایم فرستاد . با شناختی که از راتب داشتم و دوستان با ارسال مصاحبه وی آنرا کامل کردند که از آن رزمندگان رفیقانه تشکر می نمایم .

نخست بخوانیم که این سبکتر از پر گاه در مصاحبه اش با رادیوی امپریالیستی چه می گوید . من اندکی بر گفتار رادیویی این انقیاد طلب درنگ گذرا خواهم کرد ؛ مگر بررسی سایه روشن ها و ابعاد پیدا و نا پیدای گپ و گفت این خاین به مردم و کشور را با پرسشگر آن رادیودی امپریالیستی می گذارم به تمام خوانندگان با وجدان که درد و داغ قلب میهن و مردم سلاخی شده اش ، آنان را دگرگون و طوفانی ساخته است :

مصاحبه قاضی احمد راتب فقیری با رادیوی امپریالیستی

» پرسشگر: (۱)

خبر رسید که طرفدار های سابق پرچمی ها و خلقی ها هشتادمین سالگرد تولد ببرک کارمل را فردا در هالند جشن می گیرند . آقای احمد راتب فقیری شما معاون رئیس فارو هستید فارو عبارت است از فدراسیون سازمان های پناهندگان در اروپا . شما خودتان در هالند زندگی می کنید . شبکه پرچمی ها و خلقی ها در هالند چقدر نفوذ دارند . در اروپا و خارج از افغانستان به صورت عموم با در نظر داشتن اینکه در داخل افغانستان شخصیت های سابق پرچم و خلق خود را به عنوان هوادار این سازمانها معرفی نمی کنند .

قاضی احمد راتب فقیری:

بلی اینها در هالند به تعداد بسیار زیاد وجود دارند و در کشور های اروپائی دیگر به تعداد کمتر . البته دولت هالند در سال ۱۹۹۳ مرتکب یک اشتباه شد . یک عده از سردمدار های رژیم سقوط کرده حزب دموکراتیک خلق و قتی که به هالند آمدند آنها را زود پذیرفت و همین باعث این شد که یک عده ای بسیار زیاد که از شوروی سابق سفر بکنند و همه شان به هالند هجوم بیاورند و امروز هزار ها عضو حزب دموکراتیک خلق البته اعضای نسبتاً برجسته اعضای کمیته مرکزی یک عده اعضای بیروی سیاسی و یک عده ای بسیار زیاد خادیست ها در کشور هالند جمع شدند . این ها موجودیت دارند . از لحاظ کمیت یک کمیت نسبتاً بزرگتر در بین جامعه پناهنده های افغان تشکیل می دهند ؛ ولی این ها را هیچکس جدی نمی گیرد . نه دولت هالند و نه سازمانهای اجتماعی هالند . برای اینها ارزشی قایل نیستند بخاطری جنایاتی که در دوران حکومت شان صورت گرفته .

پرسشگر: (۲)

آقای فقیری در مورد این جنایات سوال این است که امروز پرچمی ها و خلقی ها به صورت عموم کمونیست ها چون جناح های دیگر هم در جنبش های چپی افغانستان بود من جمله شعله ای هایی که هیچ موقع به قدرت نرسیدند چه جایگاهی دارند. این ها در میان مردم افغانستان آیا این ها در آینده می توانند نقش داشته باشند در افغانستان یا خیر .

راتب:

فکر می کنم با خاطرات بسیار تلخی که مردم افغانستان از دوران کودتای ثور توسط خلقی ها و بعد از آن سانحه ۶ جدی که ببرک کارمل در آن زمان توسط روسها به قدرت نشانده شد مردم ما از این دوران ها و از آن کشتار ها از آن بمبارد های قریه جات و از بین بردن میلیون ها نفر به مهاجرت کشاندن میلیون نفر دیگر خاطره چنان بدی دارند که فکر نمی کنم که اینها در آینده سیاسی افغانستان هیچ جایگاهی برایشان وجود داشته

باشد به همین خاطر این ها احزاب جدیدی تشکیل دادند که به نام های نو فعالیت می کنند در حالی که آجندای اصلی شان همان آجندای سابق است .

پرسشگر: (۳)

ببرک کارمل به عنوان شاه شجاع دوم بعضی کس ها معرفی می کرد . سوال اینجا است که آیا شرایط امروز افغانستان حکومت آغای کرزی و همچنان حضور نظامی امریکا تا حدی بعد از معامله حکومت ببرک کارمل و حضور نظامی شوروی را در افغانستان توجیه نمی کند ؟

راتب:

و الله شباهت های وجود دارد مثلاً کارمل هم با آمدن قوای روس در افغانستان بر اریکه قدرت نشانداده شد و عین موضوع در قسمت آغای کرزی هم صدق می کند ؛ ولی یک تفاوت عمده این است که بعد از آن آغای کرزی به رأی عمومی گذاشته شد و مردم نظر به خستگی که از ۳۰ سال جنگ داشتند نظر به موجودیت همسایه های طماع و تجاوز گری که چهار طرف افغانستان را احاطه کردند دو باره برای کرزی رأی دادند به این امید که وی بتواند جراحات ناشی از جنگ را تا حدودی التیام ببخشد ولی ۶ سال گذشته نشان داد که این امکان موجود نیست تا زمانی که ما مردم افغانستان به پای خود ایستاده نشویم و به اراده خود تصمیم نگیریم و با تمام امکانات خود افغانستان را آباد نکنیم یک تفاوت دیگر هم موجود است که قوایی که امروز در افغانستان هست به دو بخش است یکی قوای ائتلاف تحت رهبری امریکا که ضد تروریسم می جنگند موجودیت آنها فعلاً غیر قانونی است ؛ ولی قوای ایساف که این ها بیشتر [فهمیده نشد که "منفعت" گفته شد یا "موثریت" و یا "ماموریت"] ماموریت دارند از طرف شورای امنیت موسسه ملل متحد و موجودیت اینها از لحاظ حقوق بین الدول قانونی است . در حالی که در زمان روس ها همه قوا به اراده یک ابر قدرت آمده بودند .

پرسشگر: (۴)

آقای احمد راتب فقیری به نظر شما آیا در طی حضور شوروی و پیش از او و بعد از او دید کمونیستی و یا لا اقل بعضی پرنسیپ های کمونیستی در فرهنگ افغانستان موفق شده داخل شود .

راتب:

دراغانستان ولو که این حقایق کاملاً درست هم می بود بسیار بی وقت آمده بسیار بی وقت معرفی شد و تحت این عقاید بسیار جنایات بزرگ انجام داده شد که فکر نمی کنم که مردم افغانستان دیگر تا صد سال دیگر حاضر باشند که دیگر نامی از کمونیزم بشنوند ولی اگر بین کمونیزم و عدالت اجتماعی تفاوت گذاشته شود در آن صورت ما می توانیم بگویم که بسیار مردم افغانستان هنوز به اینکه استقلال داشته باشند آزادی

داشته باشند و عدالت اجتماعی در کشور شان رعایت شود این نوع افراد هنوز مخصوصاً بین افراد تحصیل کرده زیاد است ولی نه به مفهوم کمونیزم .

پرسشگر: ۵

" از ایدئولوژی کمونیستی الهامی که آدم می تواند بگوید مانده همین مسئله عدالت اجتماعی است "

راتب:

والله عدالت اجتماعی بسیار سابقه زیاد دارد از کمونیزم . در عقاید مختلف در ادیان مختلف مفهوم عدالت اجتماعی موجود بوده در خود اسلام هم عدالت اجتماعی سرش زیاد تأکید شده در صدر اسلام در زمان مثلاً حضرت عمر عدالت اجتماعی به شکل بسیار دقیق آن رعایت می شد همانطور فلاسفه دیگر مثل کنفسیوس چین مثل ادیان دیگر در جهان اینها از عدالت اجتماعی نام برده اند به این مفهوم هزار ها سال سابقه دارد در حالی که کمونیزم سابقه اش از ۲۰۰ سال اضافه تر نمی شود

پرسشگر: ۶

بسیار تشکر آقای احمد راتب فقیری از توضیحات شما یاد آوری می کنم که شما معاون رئیس فارو هستید فارو به معنی سازمانهای پناهندگان در اروپا «

📌 - صدای راتب را با مراجعه به همین آدرس بشنوید (به مجردی که صفحه باز شود ، در زیرعکس ببرک کارمل وطن فروش ، با کلیک بر روی نماد مصاحبه ، آواز راتب و گوینده رادیو ... شنیده می شود).

http://www.rfi.fr/actufa/articles/108/article_4808.asp

قاضی راتب با یک جنبه نگرى متافیزیسین های بورژوازی به اساس گویا تخمینی که خود در دماغ علیش انجام داده می گوید: " بلی اینها در هالند به تعداد بسیار زیاد وجود دارند و در کشور های اروپائی دیگر به تعداد کمتر ".

وی بیشترین تعداد این جنایتکار وطن فروش را که در کشور های بزرگ کانادا و ایالات متحده امریکا خزیده اند و از خود نشرات دارند و نهاد های سیاسی را زیر پوشش نهاد های فرهنگی رو براه کرده اند - معلوم نیست راتب جان چرا آنان را نادیده گرفته است . هزاران تن از این ها در همین دو کشور اقامت دارند و اکثریت شان چون کشتمند و دستگیر پنجشیری در خدمت سازمانهای اطلاعاتی دو کشور یاد شده و سایر کشور های اروپائی قرار گرفته اند .

وی میگوید: « البته دولت هالند در سال ۱۹۹۳ مرتکب یک اشتباه شد. یک عده از سردمدار های رژیم سقوط کرده حزب دموکراتیک خلق و قتی که به هالند آمدند آنها را زود پذیرفت »

بینید که این حکاک با چه شگردی می خواهد بی علاقگی و بی تفاوتی امپریالیزم جنایتکار هالند را [که به خاطر سرکوب خلق های آسیا، اداره مستعمرات را در "گینه جدید" و ... به وجود آورد و به وحشی گری ها و جنایات حیرت برانگیز در مستعمراتش دست زد؛ و کوله بار تجربیاتی بس گرانبهایی که از سرکوب و استثمار مردم مستعمرات حاصل کرده بود -علاوه بر اینهمه دستاور های اطلاعاتی - تجربیات اشتراک در جنگ های اروپا را، نیز با خود حمل می نماید] نسبت به قضایای یک کشور دارای گنج های نهایت گرانبها، مدفون شده در دل کوهها و بیابانها، و از لحاظ جغرافیای نظامی دارای موقعیت نهایت مهم و حیاتی اش که همواره مورد توجه و تهاجم دزدان دریائی و عربهای وحشی با اعتقادات اسلامی در طول تاریخ پر افتخارش قرار داشته؛ نشان بدهد؟! و ازاینکه این درماندگان مزدور و جبون به در مانده طلبان نو شدیداً احتیاج داشتند، به این کشور هجوم آوردند؛ یعنی با بوی دیوانه کننده پناهندگی و امنیت جانی و مالی که در ماهیت خود، دانه هایی بود به خاطر کشاندن آنان در چنبر دام گسترده شده شعبات اطلاعاتی اش؛ و به خاطر جذب آنان به سازمان های اطلاعاتی اش؛ و به خاطر استفاده اعظمی از لیاقت ها، مهارتها و تجربیات و بینشها و مهمتر از همه داشته ها و اطلاعات استخباراتی آنان در رابطه با افغانستان، روسیه و منطقه؛ و به خاطر جلب همکاری و رهنمائی آنان در تحکیم پایه های استعمار امپریالیستی و غارت داشته های زیر زمینی و پیداوار بی بدیل زراعتی کشور ما؛ عمدتاً به خاطر چنین اهدافی آنان را پذیرفت و شرایط زیست و امنیت را برای هر یک از این میهن فروشان مهیا نمود. چنین برداشت از سیاست یک کشور امپریالیستی دارای سابقه نیوکولونیالیستی کمال سفاهت و نادانی سیاسی است و در غیر آن، انجام عمل دیکته شده در سمت و سوی تحریف حقایق و تطهیر امپریالیزم هالند در گام نخست می باشد، که "قاضی صاحب" فکر می کند تحریف چنین حقایقی را به وجه احسن انجام داده است و مدال "آفرین" را در این زمینه دریافت خواهد کرد (!).

استخبارات هالند در پذیرش اینها ابداً دچار اشتباه نشده؛ بلکه پذیرش این جنایتکاران با سنجش همه جانبه در رابطه با منافع هالند و پیمان ناتو صورت گرفته است، تا بقیه شان هم سر از سوراخهایی که پنهان شده اند، بیرون نمایند (چنانچه همینطور هم شد) و در آینده خار بغل قوت های اداری و جنگی این کشور و متحدینش در افغانستان خونین و آتش گرفته، نگردند. و دست از سازمان سازی و تحزب - که در آن مهارت خاصی دارند - علیه تجاوز و اشغال کشور شان بردارند؛ اگر توجه کرده باشیم جریانات به وضاحت نشان داده که لشکر اجیر شده سوسیال امپریالیزم دیروزی و امپریالیزم کنونی روسیه (خلق و پرچم و خاد و سازا) نه تنها کوچکترین واکنشی در برابر تجاوز امپریالیزم نشان ندادند؛ بلکه از ترس "شمشیر داموکلس" و حفظ منافع شان در حال و آینده؛ بیدرنگ در خدمت تجاوزگران قرار گرفتند. یا به طور معروف (دهان جوال را با دزدان دریائی یکجا گرفتند). نمونه های برجسته آن خاینینی مثل گلاب زوی ها، علمی ها، کشتمندها، پنجشیری ها، و ... می باشد.

راتب می فرماید :

اینها « از لحاظ کمیت یک کمیت نسبتاً بزرگتر در بین جامعه پناهنده های افغان تشکیل می دهند ؛ ولی این ها را هیچکس جدی نمی گیرد . نه دولت هالند و نه سازمانهای اجتماعی . برای اینها ارزشی قایل نیستند بخاطری جنایاتی که در دوران حکومت شان صورت گرفته . » واحسرتا ! ببینید که انقیاد طلبِ مظلوم نمای ما نقش دایرکت شده اش را چطور بازی می کند و از دهنش چه باد می شود . " اینها را ؛ حتا دولت هالند و سازمان های اجتماعی جدی نمی گیرند و برایشان ارزشی قایل نیستند " ! .

باز هم همان تبلیغ بی تفاوتی هالند در قبال مسایل افغانستان ! نیروی آگاه ، متشکل ، با پشتاره تجربه سی سال حزب بازی و دولتمداری و جنگ و جنایت و خیانت و کشتار و جاسوسی و خدمت به سوسیال امپریالیسم شوروی را که با ثروت های هنگفت - دزدی کرده از مردم و ادارات دولتی - وارد کشورشان شده ، جدی نگرفتن و ارزشی به آن قایل نشدن خیلی مسخره به نظر می رسد . بعد مهمتر حضور آنان در هالند ، یعنی خطرات احتمالی که در آینده - در کشور کوچک شان هالند از جانب این جاسوسان حرفه یی و جنایت کار سر بزند را چطور می توانند جدی بگیرند و به آن اهمیت و ارزشی قایل نشوند (!؟)

در دوره های آرام که چند و یا چندین محصل در یک کشور و یا کشور های امپریالیستی غرض تحصیل گسیل می شدند از جانب سازمان های استخباراتی آن کشور ها به اصطلاح دور شان خط کشیده می شد . تلاش می کردند تا هر چه زود تر آنها را شناسایی نمایند که عامل دشمنان غرب ، بخصوص شوروی در زیر نام مثلاً افغان ، هندو ، ایرانی و... نباشند ؛ همچنان می کوشیدند تا حد اقل یکی دوتای آنها را در خدمت منافع خود قرار دهند ، که بعد ها بتوانند آنان را در کشور شان تا کابینه برسانند ؛ مانند سرور عمر ها ، علی احمد خرم ها ، لعلی ها . موسی شفیق ها ، اکبر رضاء ها و امثال شان .

راتب جان نازدانه ، اگر تو راست میگوئی ! بر دروغ گو نفرین باد ؛ اگر امپریالیست هالند (این فرزندان دزدان دریائی) بشر دوست اند و راستی راستی به خاطر جنایات این مزدوران در دوره حکومت خون و خیانت شان در افغانستان برای اینها " ارزشی قایل نیستند " ؛ پس خود این غارتگران چرا به افغانستان حمله ور شده خون مردم بی دفاع آنها بی رحمانه می ریزانند و ثروت های شان را به تاراج می برند ؛ مگر تو وجدان بیمار نمی دانی که سرشت تمام جنایتکاران و غارتگران و اجیران مانده و وامانده شان یکی است ؟ اندکی به خود نظر کن ببین چطور تو را در خدمت منافع خود قرار داده اند که از تربیون نشراتی شان طوطی وار در مدح این غارتگران متجاوز به کشور آبائی ات نغمه سرائی میکنی . تهاجم و اشغال آنها را با استفاده از رنگ و لعاب قضائی ، با خم وچم زبان رقاصت موجه و قانونی جلوه میدهی !

ببینیم قاضی فقیری - این دیوانه رسیدن به مقام و منصب و ثروت - به پاسخ پرسشگر در ذیل چسان برخورد نموده :

پرسشگر:

« آقای فقیری در مورد این جنایات سوال این است که امروز پرچمی ها و خلقی ها به صورت عموم کمونیست ها چون جناح های دیگر هم در جنبش های چپی افغانستان بود من جمله شعله ای هایی که هیچ موقع به قدرت نرسیدند چه جایگاهی دارند. این ها در میان مردم افغانستان آیا این ها در آینده می توانند نقش داشته باشند در افغانستان یا خیر .

پرسشگر که خود درس فتنه و فریب را فرا گرفته و از سابقه شعله ای بودن طرف مقابلش به درستی آگاهست ، مانند هر تحریف کننده حقایق (عامدانه) در سؤالش ، خلق و پرچم را همدیاف شعله ای ها قرار داده است تا نظر این تسلیم طلب را که به " نام " و " نشان " رسیده ! ، در زمینه به گوش شنونده هایش برساند .

قاضی راتب گپ دلش را که گپ مجموع مرتجعین و اجیر شدگان کشور های امپریالیستی است ، این چنین بیرون می دهد :

" فکر می کنم با خاطرات بسیار تلخی که مردم افغانستان از کودتای خلقی ها و بعد از آن که ببرک کارمل توسط روسها به قدرت نشانده شد مردم ما از این دوران ها و از آن کشتار ها از آن بمبارد های قریه جات و از بین بردن میلیون ها نفر به مهاجرت کشاندن میلیون نفر دیگر خاطره چنان بدی دارند که فکر نمی کنم اینها در آینده سیاسی افغانستان هیچ جایگاهی برایشان وجود داشته باشد ... "

کسی که انقیاد و تسلیمی کشورش را به تجاوزگران ؛ مایه افتخار خود می داند ، **چپ انقلابی (شعله ای)** را [که بر ضد تجاوز شوروی به پا خاستند و هزاران کشته دادند و هزاران دیگر شان در زندان ها رژیم پوشالی خلق و پرچم شکنجه و یا اعدام شدند] **در پهلوی جنایتکاران وطن فروش قرار داده می گوید :**

« **فکر نمی کنم اینها** [وی عامدانه صیغه اشاره قریب (اینها) را در مورد جمع جنایتکاران به کار برده تا شعله ای ها را هم در بر گیرد . وی میتواند شعله ای ها را مستثنی قرار دهد ؛ ولی نخواست که چنین عمل شریفانه ای را انجام دهد . راتب با چنین شیوه ای خواست شنونده را معتقد نماید که خود وی اگر به خاطر عضویت در یک سازمان کمونیستی ۲۰ سال حبس گرفته ، اصلاً از اول هم کدام باوری به این سازمان ایدئولوژی و سیاست هایش نداشته ، در واقعیت امر یک مسلمان صادق بوده که بی جهت تاپه عضویت این سازمان به وی زده شده و ...] **در آینده سیاسی افغانستان هیچ جایگاهی برایشان وجود داشته باشد ... » .**

بلی ، وجدان بیمار ، هم گذشته و هم آینده جنبش چپ انقلابی افغانستان را در جمله اش به طور خاینانه ای نفی می کند ، تا میزان صداقتش را در خدمت به منافع امپریالیزم جهانی گوشزد نماید . همین جاست که به صراحت می توان گفت :

تفی را که وی به طرف جنبش انقلابی (کمونیستی) افغانستان انداخته ، به یقین که تاریخ بی حوصله و بی رحم کشور آنرا بر روی خودش برگشت خواهد داد .

پرسشگر در سوال سوم اش از "حقوقدان" ... در مورد دو حالت حکومت کرزی و حضور قوای نظامی امریکا ، حکومت کارمل و حضور نظامی شوروی را در افغانستان توجیه نمی کند ؟

و قاضی از شباهت میان دو تجاوز عریان گپ می زند . در اول کلامش پیشوند (آقا) را در مورد یک وطن فروش (ببرک کارمل) به کار نمی بندد ؛ مگر **به کرزی این کودن سیاسی - هزار بار وطن فروش تر از کارمل -** این پیشوند را می چسپاند و به او حرمت می گذارد ؛ زیرا که در قلمرو این مزدور چین پوش منافع دارد (انجو دارد و ...) . وی در هر دو خاین ملی یک تفاوت عمده می بیند و آن اینکه : کرزی را مردم انتخاب کردند (یعنی این مردم است که از آمدن امریکا استقبال کرده و به نمایندۀ معرفی شده از جانب اشغالگر که هموطن دلسوز و وطن پرست شان می باشد ، رأی دادند و دوباره هم برایش رأی دادند ؛ "در حالی که آمدن ببرک بدون انتخابات بود ! و مردم به وی رأی ندادند ؛ مگر به نسبت مداخله همسایه ها و خستگی مردم طی سی سال کاری از پیش نمی رود " . و در پی آن جمله گکی دموکرات گونه تحویل پرسشگر داده می گوید :

" ولی ۶ سال گذشته نشان داد که این امکان موجود نیست تا زمانی که ما مردم افغانستان به پای خود ایستاده نشویم و به اراده خود تصمیم نگیریم و با تمام امکانات خود افغانستان را آباد نکنیم " در پایان این جمله **نا تمام دفعه گپ** " یک تفاوت دیگر هم موجود است " را **به میان آورده می گوید :** " قوایی که امروز در افغانستان هست به دو بخش است یکی قوای ائتلاف تحت رهبری امریکاء که ضد تروریزم می جنگند موجودیت آنها فعلاً غیر قانونی است ؛ ولی قوای ایساف که این ها بیشتر [فهمیده نشد که "منفعت" گفته شد و یا "موثریت" و یا "ماموریت"] موثریت دارند از طرف شورای امنیت موسسه ملل متحد و موجودیت اینها از لحاظ حقوق بین الدول قانونی است . در حالی که در زمان روس ها همه قوا به اراده یک ابر قدرت آمده بودند "

در این جمله ("یکی قوای ائتلاف تحت رهبری امریکا که ضد تروریزم می جنگند ") . جنگ امریکا به ضد تروریزم را تلویحاً مورد تأیید قرار می دهد . و از کشتار های فردی و دسته جمعی هزاران تن مردم بی گناه و بی دفاع کشور توسطه امپریالیزم خون آشام امریکا و قوای ائتلاف سخنی به میان نمی آورد . و در بالا با رقص زبان ادعا می کند که وطن دوست است . و از " اراده خود " و " امکانات خود " دم می زند . و بعد می فهماند که نه از خود اراده ای داریم و نه امکاناتی هم موجود است . در پی آن پای قانونی بودن تجاوز ارتش ایساف را توسط مؤسسه " ملل متحد " به میان می کشد . و با تافته ای جدا بافته ، حساب امریکا را از سایر کشور های امپریالیستی جدا نموده در یک بام از دو هوا تنفس میکند و با مفاهیم سیاسی شعبده بازی

نمود مکر سخنش را در لابه لای رقص دل انگیز زبانش ، زمانی پنهان می کند . و در پایان پارچه تمثیلی اش بر تمام خون های ریخته شده مردم توسط قوای تجاوزگر و جنایت پیشه ایساف (با هُرم نفیر آگنده از گندش) غبار دودآگین استتار می کشد .

پرسشگر : ۴

«آقای احمد راتب فقیری به نظر شما آیا در طی حضور شوروی و پیش از او و بعد از او دید کمونیستی و یا لا اقل بعضی پرنسیپ های کمونیستی در فرهنگ افغانستان موفق شده داخل شود . مرتدی به زیر بال امپریالیزم هالند درآمده چنین خاینانه می گوید :

راتب :

" درافغانستان ولو که این حقایق کاملاً درست هم می بود بسیار بی وقت آمده بسیار بی وقت معرفی شد و تحت این عقاید بسیار جنایات بزرگ انجام داده شد که فکر نمی کنم که مردم افغانستان دیگر تا صد سال دیگر حاضر باشند که دیگر نامی از کمونیزم بشنوند " ... ولی ... "

شعبه باز سیاسی ، با ناز و کرشمه نغمه سرائی نموده ، آمدن رویزیونیزم روسی (سوسیال امپریالیزم) را کمونیزم به حساب آورده ، آنرا حقایق خوانده ، مدعی است که در افغانستان زیر نام آن بسیار جنایات بزرگ انجام داده شده ، و از همین سبب مردم را تا صد سال دیگر متنفر از کمونیزم نشان داده است این جمع بندی یک دوره مشخص تاریخی (کمونیزم) را که هیچ قدرتی در روی زمین نمی تواند از پیاده شدن واقعیت مادی - فنی آن توسط انقلابات در اجتماعات بشری جلوگیری نمایند ؛ مگر اینکه زمین منفجر شود و اجتماعات بشری نابود گردد . "راتب صاحب " ، "دانشمندانه" برای پیاده شدن کمونیزم فاصله زمانی می تراشد . آنهایی که خود را کمونیست هم می گویند و کم و بیش فهم بیشتر از همچون مسایل دارند فاصله زمانی پیاده شدن کمونیزم را در جهان تا ۵۰۰ سال بعد تعیین می نمایند !؟ از قاضی کم سویه در زمینه ایدئولوژیک - سیاسی چه گله که عین گپ رسانه های امپریالیستی را تکرار می کند !]

پرسشگر ۵

" برای اینکه گپ روشن باشد از ایدئولوژی کمونیستی الهامی که آدم می تواند بگوید مانده همین مسئله عدالت اجتماعی است "

راتب

"والله عدالت اجتماعی بسیار سابقه زیاد دارد از کمونیزم . در عقاید مختلف در ادیان مختلف مفهوم عدالت اجتماعی موجود بوده در خود اسلام هم عدالت اجتماعی سرش زیاد تأکید

شده در صدر اسلام در زمان مثلاً حضرت عمر عدالت به شکل بسیار دقیق آن رعایت می شد ... "

قاضی که به آرزوی چنین سوالی از هفته ها ست که به درستی نخواییده ، نیروی تازه گرفته می فرماید [می فرماید تا دل جنایتکارانی مثل قانونی ، محقق ، خلیلی ، سیاف ، فهیم ، حاجی دوستم را به دست آرد و آنان را به این باور رساند که اگر وی زمانی عضو سازمان (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) رهائی بوده ، نا فهمیده در این سازمان پا گذاشته و تا به خود آمده ، گیر افتاده] ، حالا توجه کنید که نه تنها به راه و رسم آن سازمان و سایر سازمان های رزمنده پشت کرده ؛ بلکه با این مصاحبه به طرف تمام آن رزمندگان وجانباختگانشان تف انداخته ... (البته تفی از نوع رو به بالای سر) .

قاضی راتب با کرنش در برابر سرباندهای جنایتکار اخوان ؛ همچنان در برابر قوای ناتو و ایساف

از دین اسلام و عمر خلیفه دوم آن چه سان تعریف می کند ؛ مگر راتب جان نازدانه نمی داند و آثار محققین و کاشگران چون غبار ، عبدالحی حبیبی و کهزاد را نخوانده است که در امتداد دوره اول ۲۰ سال جنگ غارتگران عرب با افغان ها و در راستای دوره دوم جنگ چپاولگران ضد تمدن که ۹۰ سال ادامه یافت ، و در برشی از تاریخ شمار عساکر متجاوز تمرکز یافته در شمال افغانستان به ۵۹ هزار تن مسلح جنگ دیده و درنده خوی رسید که در بیرحمی عساکر چنگیز هم به پای شان نمی رسید ؛ ده ها هزار انسان این سرزمین را کشتند و ده ها هزار تن دیگر را برده و کنیز خود ساختند ، و مادر شهرهای شرق (بلخ بزرگ) را با خاک و خون یکسان نمودند . قاضی زور پرست و منفعت جو ؛ مگر آثار علی میر فطروس ، شجاع الدین شفا ، سعید نفیسی ، استاد عبدالحسین زرین کوب ، محمد معین و امثال شان را نخوانده که در دوره حکمروائی "نماد عدالت" اش (عمر برده دار) کتابخانه های اسکندریه در مصر به آتش کشیده شد . زمانیکه مصر اشغال شد ، عمروبن عاص راجع به کتاب های گرانبهای کتابخانه های اسکندریه از عمر پرسید ... خلیفه دوم برایش نوشت : " اگر در آن کتابها مطالبی موافق کتاب خدا است ، باوجود آن ، ما را از این کتاب ها استغناء حاصل است ، و اگر در آن ها چیزی بر خلاف کتاب خداست ، حاجتی به آنها نیست ، پس به نابود کردن آن کتاب ها اقدام کن ! " . به محض وصول این دستور ، عمروعاص محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله یک ملت باستانی را به آتشدان حمام ها افگند ، آنچنانکه مدت ۶ ماه حمام های مصر از سوختن این کتاب ها ، گرم می شد [*] . راتب ؛ مگر مطالعه نکرده که پس از فتح ایران نیز سعد بن وقاص در مورد کتاب ها و رسالات کتابخانه های ایران از " عمر " دستور خواست ، عمر به او نوشت : " آنها را درآب افگن ! " و ده ها هزار انسان بیگناه چه در

[*] - تاریخ علوم عقلی صفحه ۳۳ . یاقوت حموی تعداد حمام های مصر را در این زمان ۴ هزار ذکر کرده است که بر اساس آن می توان به تعداد کتاب های سوخته شده پی برد : معجم البلدان ، جلد ۵ ، صفحه ۲۴۳ . (درج شده در زیر نویس مقدمه ای در اسلام شناسی جلد دوم اثر میرفطروس)

مصر و چه در امپراتوری ساسانی به قتل رسیدند و بازماندگانشان به بردگی کشیده شدند . کتابخانه ها و شفاخانه ها در حیطة تمدن درخشان ساسانی ها ، همینطور طعمه حریق گردیده ؛ در واقعیت امر تاریخ گواه است که مجموع تمدن ساسانی در دوره خلافت عرب سفاک نابود شده ...) جناب راتب به احتمال زیاد کتاب های فوق الذکر را مطالعه کرده و می داند . که عدالت در دوره اسلام متکی به سوره نحل (آیه ۷۱ و ۷۵ و نهج الفصاحه صفحه ۱۱ و ۲۵۱ و ...) ، محمد و پیروان صاحب نفوذش را واداشت که فرار برده را به شدت تقبیح کرده و آنان را تهدید نمایند که بر خلاف رضای خدا عمل نکنند و از امر صاحبانشان سرکشی ننمایند و فرار نکنند

جستجوی عدالت اجتماعی آن هم در دوره بردگی و برده داری و صحه گذاشتن بر وجود آن در آن دوره تجاوز و تسخیر و غارت ، کمال حماقت اگر نباشد ؛ خدمت آگاهانه و از روی نیاز به دزدان چهلتر بند عرب سعودی است که سالانه بخشی از حاصل کشت جنایات ۱۴۰۰ قبل شانرا در افغانستان ؛ به نام حج دریافت می نمایند و مخالفین را با اندک مخالفت سر می برند .

ای وای که منافع (مادی - معنوی) چه جانوری زیبا روی و کرشمه گر است که عناصر ضعیف النفس ، جبون ، محیل ، پله بین ، دو روی و منفعت پرست را عاشق سینه چاک خود ساخته ، وادار به تسلیم طلبی و خیانت به مردم و میهن می نماید .

در پایان این بحث ، آواز چنین فردی را خواهیم شنید که از بلندای ستون بادبان کشتی دزدان دریائی و شرکایش که هم اکنون مشغول سلاخی مردم و تاراج ثروتهای بیکران کشور ما می باشند ؛ با چه پر روئی و بی شرمی تجاوز و کشتار مردم و تاراج کشورش را تبریک و تهنیت می گوید . ❏

http://www.rfi.fr/actufa/articles/108/article_4808.asp

. و یا با نوشتن : (احمد راتب فقیری - Rfi) در گوگل (google) آدرس بالا باز می شود